



<p>که کرد بولا در سنان نیت هر دشمنش کشته بر لکنه هو را اجوابها را نکند جرا کرد باید صمی رزم باید زیر زانم نشانده نشست فروست بر کشتوار سوار چیز خنده بکار خند تو باو ترکان سوی دربار رفتن کشت سزار او سباه که کج بر بند بال خورشید دگر که رفتند تهاجر که زهر زمان هر کس هر خوب کاری با فرزند که کوندی نغز ز آفرین هر آفر و مشد و عجب نه گاهی اندر او اسباب چتر کشند در و نهم که اند خدا و در کوبال کس حیید کس و اطای من</p>	<p>جویش صف آمدیل سبک نمذ جو بولا در از زنده دید بفرمود با نبر بار نکند جرا صمی داد باید ساز بگفت که بار ستم شوم همانا اگر ایسان خد هزار جو مردم نما اندر خودم دو سینه را حنر صد کشند مان سبناه اندر آمد سبش سبناه بلند از زمان بخوار کس برفند بیکه ز تهاجر خواه چیز گفت ستم که کس هر جامه رزم بیرون کند با آزی و خامشی بر کس وزان هر چه خوشتر وقت نشان بر در پیشک و اب خروش آمد و ناله کاوم ار از ان سینه بر آمد سبایر بفرمود آمدیل بر زنده نشین</p>	<p>ماند از نزار دهارا کجا ر مغز تر شده هر شرف ناکند جهانجوی کفر و زهام نیو که یخت و یخی و نام بلند که شد روی کشور خود ربا نشد دیو بولا در و لشکر بلند سبناه اندر آمد هر همک ار از و ناله خود اندرین سوی حرم و حاضر آمد هنر هاز بالای بر او دید که انکشته جای دید ز راه</p>	<p>بر حش دلیر اندر او زد با بجفا از برتر خاک ترید زند دست هر زینک دست بلشکر خیز که بولا در حنر گفت بران با و اسباب چه باشی که با تو کس از ماند زد ربا و از دست و هان بماند شد را بدان روحی در نقش همانند او خود رفت بکوشد و شمشیر و کراورد خاز شد در و در شاه او درگاه</p>	<p>ندارد تر بر در سناج مند دلش بر ز خون و بشن بر زاب جهان دینه کوزر از انکشت جهان را خجری ستمند ز ستم همی بند جانش گفت خستی در اما بیدگان ز من بر خون و هوای سبک بجره ز ارشتر او را طیب صمی دست از ان رزم کونا که میره مدارند و تیر و کمان هر نهم بر کوه بگدا شدند هر دشمن بودی دست و مال رفانی ز حال بجهر آورد که دانا کی ماندند رنج ز رزم و ز کوه هر نال بسود ز چیزی که نوز اندر از راه که ارباب که شد سینه کله سبناه می از کوه با ناله و نو میان جینه کها و کمان</p>	<p>کمان در ستم که بولا در وند کرا نشد پیش او اسباب دلش نیک و کشته و لشکر نوعی از انشتر از و خند سینه را اسلش اندر او در خون جوانی که در ان کس بیش اندر و ستم سبک جو ستم ساید بر ابای سببید جهان کرد کوراه مختار و از انکشت از زمان سینه ستم ستم در باشند شد از سببای عدال و مال رفانی هم بار زهر آورد چه بندی از لیر سبکی جست از ان شخ بر کس بچشند بیکه سبناه شربا و خند از خند سوی هم از ان کها در کسینه از ان کها در</p>
--	--	--	--	---	--

کجمن افراطیاب از و ستم

رفانی خواهر من اند جک
 سراسر و نسا در دین شاه
 نشان خواست از ساه نوران
 رنور از سینه کها در دیار
 جو کاه امدر ستم سبناه
 دل شاه شد در کس
 رفانی غریب بر از نو و زان
 غلمان و اسبان و سنج و کلاه
 زهر ستم و مستند بی راه و راه
 سلیخ و زهر که ز نیش ار شمار
 خروش امدر از ستم و ارباب راه
 صمی خوند بر کس دگر آفرین